

این نوشته، تلخیص و ترجمه‌ای است آزاد از بخشی از فصل نخست جدیدترین اثر مجید تهرانیان، متفکر و صاحب نظر برجسته ایرانی، Global Communication and World Politics/ که در سال ۱۹۹۹ توسط Riemer Publishers در آمریکا منتشر شده است. تهرانیان در این کتاب، نظرگاهی تحلیلی و نو در باره‌ی جهانی شدن، نظام ارتباطات جهانی و سیاست بین‌المللی ارائه نموده است. این ترجمه با کسب موافقت نویسنده انجام شده و امیدواریم که متن کامل آن نیز به زودی به فارسی منتشر شود.

## ارتباطات جهانی و سیاست جهان

مجید تهرانیان

پرومردان حسین اقبال



شده‌اند، محدود نمی‌شوند. یک عضو نخبگان جهانی را می‌توان در هر جهان شهر اصلی در شمال یا جنوب یافت که از سبک زندگی‌ای که مجهز به هتل‌ها و رستوران‌هایی مجلل است، لذت می‌برد، و در همان حال، به شبکه‌ی ارتباطی دور بُرد جهانی متصل است. در مقابل، جهان طبقات محروم نیز حضورش را در حلیس آبادهای بیش‌تر مراکز اصلی بزرگ مامشهری اعلام می‌دارد حضوری که با خشونت، جنایت، تجارت مواد مخدر مشخص می‌شود.

### خشونت در دهکده‌ی جهانی

با سپاس از مارشال مک‌لوهان (۱۹۶۸) که سخن گفتن از «دهکده‌ی جهانی»، را رواج داد، باید اشاره کرد که این مفهوم به‌طور فزاینده‌ای به یک جهان قرون وسطایی شباهت پیدا می‌کند. مالکانِ مِلکِ اربابی در دژهای مجلل زندگی می‌کنند - شرکت‌های زنجیره‌ای، دولت‌های مرکزی همسایگی‌های طبقات بالا در مراکز - این قصرها به وسیله‌ی خاکریزهای الکترونیکی محصور و حفاظت می‌شوند و گرداگرد آن‌را کثافت زندگی و سروصدای زاد و زایش، سرف‌های Panopticon/ بی‌قراری که در مزارع کار می‌کنند، احاطه کرده است و این به معنی وجود در گوتوهای شهری و روستایی‌های

با آن فاصله دارند. توصیف مناسب «شلینگ»، از مشخصه‌های اصلی وضعیت جهان معاصر، به‌عنوان آپارتاید جهانی، در خور تحلیل عمیقی است. این جهان معاصر چگونه پدید آمده است؟ ما را به کجا می‌برد؟ و برای اصلاح آن چه می‌توان کرد؟ آیا با یک آپارتاید جهانی روبه‌رو هستیم؟ مهاجرت هسته‌ی اصلی پدیده‌ی آپارتاید جهانی است. علی‌رغم افزایش موانع سیاسی بر سر راه مهاجرت، حرکت انبوه مردم در سراسر جهان صورت می‌گیرد.

جنگ اقتصادی و سیاسی، تعدادی از پناهندگان را که شمارشان رو به فزونی است، از سرزمین مادری خود به گرداب مهاجرت برون‌مرزی افکنده است. اگر مهاجرت‌های گسترده جمعیت روستایی را به مراکز شهری در کشورهای کم‌توسعه لحاظ کنیم، مهاجرت، منبع اصلی رشد اقتصادی بعد از جنگ، ویرانی شهرها و اغتشاش‌های سیاسی خواهد بود.

حرکت جمعیت بر نظام جهانی آثار و نتایج پُر دامنه و مهمی دارد. این حرکت، در مراکز اصلی مامشهری Metropolitan/ جهان، نخبگانی جهانی و یک طبقه‌ی جهانی فقیر را که در تعارض‌اند، ایجاد کرده است.

خانه‌به‌دوشان (نومادهای) جدید، دیگر به مجموعه‌ی خاصی از کشورها که تحت عنوان

اگر بنا بود درباره‌ی «نظم نوین جهانی» که می‌تواند تکامل تدریجی برخی از چهارچوب‌های قانونی را که در آن مردم جهان نهایتاً در یک مسئولیت جمعی و وظایف متقابل سهیم خواهند بود و تا حدی شبیه آن چیزی است که ما در یک دولت ملی سنتی سراغ داریم، بیان‌دیشیم و اگر بنا بود که درباره‌ی آن سازوکار سیاسی بیان‌دیشیم که می‌تواند تحوّل یابد، آن‌گاه کدام ملت واقعی، امروزه یا در گذشته، می‌توانست شبیه مراحل ابتدایی این دولت جهانی باشد؟ اگر بنا بود نه به‌منظور شکل دادن به یک اتحاد کامل‌تر، بلکه برای تشکیل یک ساختار حقوقی جهانی کاراتر به این موضوع بیندیشیم که به تدریج باید برخی از ابزارهای دولت مستقل را کنار گذاشت، آن‌گاه کدام کلیت سیاسی مشابه‌ای می‌توانست اساس مقایسه‌ی ما قرار گیرد؟

پاسخ مشخص خود را، حیرت‌آور و نگران‌کننده می‌یابم: افریقای جنوبی. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که یک پنجم آن ثروتمند و چهارپنجم آن فقیرند. اغنیا در کشورهای ثروتمند جمع شده‌اند و فقرا در کشورهای فقیر. اغنیا پوستی سفیدتر دارند و رنگ پوست فقرا سیاه‌تر است. «بیش‌تر فقرا» در سرزمین‌های بومی زندگی می‌کنند که از نظر فیزیکی دور افتاده است و غالباً به‌واسطه‌ی اقیانوس‌ها از سرزمین ثروتمندان جدا شده و مسافت زیادی

شده زندگی می‌کنند که به وسیله‌ی ایستگاه‌های دیده‌بانی دژها و برج‌های مجهز به دوربین‌های ماهواره‌ای سنجش از راه دور، کنترل می‌شوند. همانند رژیم پیشین آپارتاید در آفریقای جنوبی، آپارتاید جهانی نیز نظام با ثباتی را عرضه نمی‌دارد. ضمن الزامی شمردن جریان آزاد کالاها، خدمات، سرمایه، نیروی کار، ایده‌ها و اطلاعات، اقتصاد فراملی جهانی در معرض خطر خرابکاری، تروریسم، کساد و حمایت از تولیدات داخلی قرار دارد. بدین ترتیب، امپریالیسم نوین مابعد صنعتی و اطلاعاتی، با ایجاد یک آپارتاید جهانی، بذرها را خود را پاشیده است. در چنین شرایطی، نباید تعجب کرد که سرف‌ها به‌طور فزاینده‌ای نبرد خود را با نیرومندترین سلاحی که هنوز در اختیار دارند؛ یعنی هویت‌های نژادی، قومی، مذهبی و ملیتی اصلی‌شان به پیش ببرند. بدین ترتیب، سیاسی شدن فرهنگ، ممکن است جنگ سرد تازه‌ای را میان مالکان و دهقانان پدید آورد که سبب آن از جنگ سرد پیشین باشد. برای دهه‌های آینده، بومی‌ترین جنبش‌ها صور اصلی مقاومت را علیه همزمنی غالب جهان گریبان شکل خواهند داد.

گذشته، هم‌چون مقدمه و پیش درآمدی به نظر می‌رسد. جاکوس آتالی (۱۹۹۱) و لويس هـ لاقام (۱۹۹۴) در میان سایرین، به‌گونه‌ای تمهیدآمیز توافقی میان اواخر قرن بیستم و اوایل قرون وسطا را کشف کرده‌اند. اضمحلال امپراتوری اروپایی، در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، نظیر سقوط روم به آن‌چه که به نظر می‌رسد یک نظم نئوسودالی neo feudal باشد، بدل شده است. در این نظم نوین سراسری pancapitalism/ سرمایه‌داری جهانی برای کنترل بازار اندیشه‌ها، حق اختراع‌ها، کالاها، دولت‌ها و تکنولوژی ارتباطات شبکه‌ای صف‌بندی متحد و یک‌پارچه‌ای دارد؛ در حالی که نیروهای مقاومت محلی‌گرا برای حفاظت از فضای محلی و فرهنگی نفوذپذیر و آسیب‌پذیر خود می‌جنگند. تا زمانی که جنگ سرد جریان داشت، توازن نسبی قدرت، منطقه‌ی حائل را میان دو نظام جهانی سرمایه‌داری و کمونیسم ایجاد کرده بود. همراه با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان آخرین امپراتوری اروپایی، جغرافیای اخلاقی نظام دولت - ملت از رقابت دو قطبی به منازعه و نقشه‌کشی‌های فرهنگی جهانی شدن، منطقه‌گرایی، ملی‌گرایی، محیط‌گرایی، فمینیسم و جنبش‌های احیاء دینی تبدیل شده است. مرکز دهکده‌ی جهانی در اتحادیه‌ی اروپایی، آمریکای شمالی استقرار

یافته است و نواحی پیرامونی در شرق آسیا، اتحادیه‌ی ملّت‌های جنوب شرقی آسیا/ASEAN آفریقای جنوبی و کشورهای ثروتمند نفتی مانند عربستان سعودی و کویت پدیدار می‌شوند. کشورهای پیرامونی در حال مبارزه‌ی آمریکای لاتین و خاورمیانه، در نتیجه دشمنی و خشونت تعجیبه و غیر یک‌پارچه شده‌اند. سرنوشت کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به این موضوع بستگی دارد که آیا این کشورها می‌توانند متحدان باثباتی را با مالکان ملک اروپایی نظام جهانی ایجاد کنند یا به حاشیه رانده شوند.

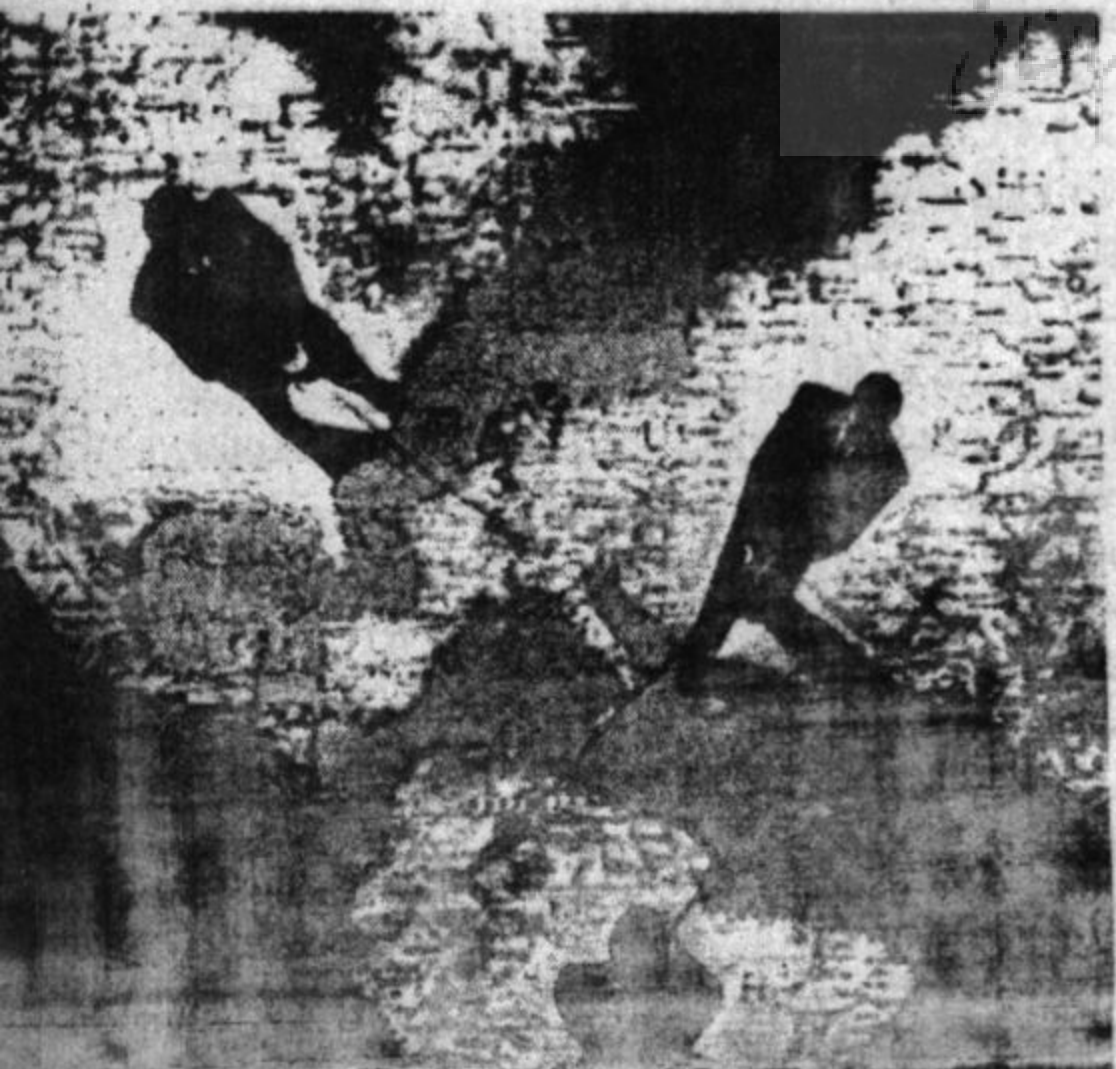
مسئله‌ی کنایات روشن‌گوتر از توضیح و تبیین مستقیم است. اما استماره‌ی دهکده‌ی جهانی با بُرج و باروهاش، با اربابانش، با کاهنان و کارگزاران مذهبی‌اش، با دهقانان و دلقک‌هایش ارزش آن را دارد. که ما را با تشخیص تناقضات مدرنیته کردن، دموکراتیزه کردن و ارتباط جهانی متعجب سازد. از قرن شانزدهم، هر سه فرایند یاد شده در توسعه‌ی سلسله مراتب جهانی ملّت‌ها و اقوام سهم برده است. این سلسله مراتب پیرامونی جغرافیای اخلاقی دولت - شهرها، دولت - ملّت‌ها، دولت - امپراتوری‌ها و از آن مهم‌تر دولت‌ها و شرکت‌های جهانی سازمان داده شده است. افراد و گروه‌ها بر اساس میزان دسترسی به منابع اقتصادی سیاسی و ارتباطی دولت‌ها و شرکت‌ها در مراکز و پیرامون قدرت، جایگاه خود را در این سلسله مراتب باز می‌یابند. مراکز و کشورهای پیرامونی نوین منطقه‌ای نیستند بلکه به‌وسیله‌ی اطلاعات محدود شده‌اند.

آشکار ساختن این فرایند تاریخی، به تدریج، جهان را در یک نظم مدرنیته‌ای و پُست مدرنیته‌ای یگانه می‌سازد که در آن تناقضات و تضادهای جهانی و محلی به مسأله‌ی اصلی عصر، بدل شده است. «لويس لاقام» به‌خوبی طنز این نظم نوین را دریافته است: **لُردها و بارون‌ها ممالک اقطاعی کوچک‌تر به**

واسال‌های شرکت‌های نگهدارنده‌ی سهام دیگر شرکت‌ها، بدل شده‌اند و تابعیت خود را نه مدیون بریتانیا یا ایالات متحد، بلکه مدیون سیتی بانک، یا برتلزمان یا ماتسوشیتا و ... می‌باشند (لاقام ۹: ۱۹۹۴).

نباید این تصویر را به‌صورت تصویری خیالی در نظر گرفت. اجازه بدهید چند واقعیت را از زندگی بین‌الملل یادآور شویم. کمونیسم شکست خورده است. نوسیالیسم در جوامعی نظیر اروپای غربی علائم یک دوران کهنه و به سر آمده را نشان می‌دهد. رفاه در جوامع ثروتمندی نظیر ایالات متحد به موضوعی بسی معنی بدل می‌شود. هزینه‌ی تقویت سلامتی، آموزش و رفاه برای میلیون‌ها تن که قربانی بیکاری ساختاری و ادواری شده‌اند، بیش از توانایی و تمایل دولت‌ها به پرداخت آن است. ایجاد پول تازه الکترونیکی و حساب‌های جاری فرامرزی توانایی دولت‌ها را در اخذ مالیات از ثروتمندان، محدود ساخته است. این ثروتمندان، می‌توانند ثروت خود را در حساب‌های خارج از کشور و سرتی پنهان کنند. (گمنام، ۱۹۹۷). طبقه‌ی متوسط که بار اصلی مالیات را بر دوش می‌کشد، از تحمل آن‌چه که آن‌را فریب رفاه تلقی می‌کند، امتناع می‌ورزد.

در همین حال، حرص و آز فعال است. سرمایه‌داری سرتاسری کالاها را تحویل می‌دهد، اما به هنگام تحویل آن‌ها، جامعه را نیز به صاحبان امتیاز و فقرا تقسیم می‌کند. انباشت اولیه در کارگاه‌های نامناسب محروم‌هایی که به تازگی در حال صنعتی شدن



هستند، مشاغل را از صنایع رو به افول کشورهای صنعتی شده‌ی پیشین، دور می‌سازد؛ در حالی که این کشورها در تلاش رسیدن به مرحله‌ی صنعتی شدن هستند، کشورهای صنعتی شده‌ی پیشین کاهش دستمزدها و معیارهای زندگی در میان طبقه‌ی کارگر را تجربه می‌کنند. این جریان به نوبه‌ی خود، افزایش نژادگرایی، احساسات ضد مهاجران و درخواست حمایت از تولیدات داخلی را در کشورهای یاد شده پدید می‌آورد. یک تقسیم کار بین‌المللی نوین کار در حال ظهور است که در آن کشورهای توسعه‌یافته‌ی صنعتی باید بر صنایع با فن‌آوری بالا (رایانه‌ها، فضاپیماها و بیوتکنولوژی) و کشورهای تازه صنعتی‌شده، و یا در حال توسعه، بر فن‌آوری پایین (منسوجات، کفش، لوازم التحریر، پردازش‌کننده‌ها) متمرکز شوند. این کشورها فاقد شبکه‌های ایمنی برای پشتیبانی بخش‌های آسیب‌پذیر جمعیت‌شان هستند. سقوط ناگهانی آسیای شرقی در ۱۹۹۷ نمای پُررُزق و برق

### در فنودالیسم، ارتباط میان شاهزادگان خودمختار، حداقل بود؛ در مقابل، سرمایه‌داری سراسری، بر ارتباط و حرکت جهانی عوامل تولید، استوار است.

«شعبده‌ی آسیایی» را در هم ریخت تا واقعیت‌های یک سرمایه‌داری بی‌غل و غش که مشخصه‌ی آن سیاست‌های اجتماعی فاسد و بی‌مسئولیت است را نشان دهد. شواهد خدشه‌ناپذیر آماری نیز نشان می‌دهد که تفاوت‌های درآمدی میان طبقات متفاوت اجتماعی، گروه‌های قومی و مذاهب به سرعت در هر دو دسته کشورهای صنعتی قبلی و جدید در حال گسترش است (پیفکین ۱۹۹۵، و UNDP/ سال ۱۹۹۶). سرمایه‌داری سراسری، برای این معضلات، راه‌حل زیرکانه‌ای را جُسته است: گتوهای محصور شده، کارخانه‌ها و اجتماعات مسکونی. در مکزیکو سیتی، نیویورک، لوس‌آنجلس، بمبئی و کلکتا، محله‌های فقیرنشین کم و بیش مشخص و از نظر جغرافیایی جداسازی شده‌اند. پرسه‌زدن در این نواحی برای غریبه‌ها امنیت ندارد. خودی‌ها طبق قوانین خودشان آن‌جا زندگی می‌کنند؛ این قوانین به‌وسیله‌ی مقتضیات محیطی و نبرد گانگسترها تعیین می‌شود. در

ایالات متحد آمریکا، بیش‌تر قربانیان غریبه‌های گتو نیستند، بلکه خودی‌هایی هستند که عمدتاً به خودشان ظلم روا می‌دارند. پلیس اغلب از ورود به این صحنه‌ها خودداری می‌کند و ترجیح می‌دهد که گتوها را به خودشان واگذارد. هم‌زاد گتوهای فقیر، گتوهای پولدارنشینی هستند که با پلیس خصوصی و نگهبان الکترونیکی متمایز می‌شود. این دو نوع گتو، داراها و ندارها را به‌طور مطمئن در زمان‌های جداگانه، فضاها و جداگانه و هویت‌های جداگانه محبوس می‌سازد. سومین نوع گتو در لباسی جدید در حال ظاهر شدن است: کارخانه‌ی محصور. همان‌طور که «فرد ریگز» بیان کرده این نوع سرمایه‌داری منطقه‌ای Zonal Capitalism/ مشخصه‌ی کشورهای آسیای جنوب‌شرقی است: این گتوها مانند غربی‌نشین‌های کشور جهان سومی‌ای نظیر اندونزی‌اند که فرصت‌ها را برای سرمایه‌گذاران به حداکثر می‌رسانند تا سودهای حاصل از تولیدات مانوفاکتورها را (از کفاشی‌ها و کارگاه‌های تولید پوشاک گرفته تا تولیدات اتومبیل و اثاثیه‌ی منزل و الکترونیک) انبار کنند. تقاضا برای این محصولات در سطح جهانی در حال افزایش است، در حالی که هزینه‌ها را می‌توان از طریق به حداقل رساندن پهنای محیطی و اجتماعی به‌صورت چشمگیری، کاهش داد. در فاصله‌ی زمانی ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴، تعداد این نواحی در اندونزی از حدود دوازده ناحیه به حدود ۱۰۰ ناحیه افزایش یافت. در حالی که در همان زمان هزینه‌های سرمایه‌ای آن‌ها تقریباً به‌طور کامل از سرمایه‌گذاری دولتی به سرمایه‌گذاری خصوصی انتقال یافته است.

این نواحی صنعتی، مناطق خودکفایی هستند که دیوارهای نفوذناپذیری آن‌ها را احاطه کرده‌اند و تنها از طریق یک دروازه کنترل شده‌ای می‌توان بدان وارد شد. (ریگز، ۱۹۹۷) خشونت ساختاری یک چنین آلونک‌نشین‌ها و کارخانه‌هایی تا حدی به شهر شرکت‌های نواحی قدیمی‌تر صنعتی شده در کشورهای توسعه‌یافته شباهت دارد (ک. تهرانیان ۱۹۹۵). «روحم را به انبار شرکت فروخته‌ام» این فراخوان عواطف طبقه‌ی کارگر این منطقه بود. تحت شرایط دموکراتیک کشورهای غربی، جنبش اتحادیه‌ی کارگری با مراقبت و کنترل چنین شرایطی را هدایت کرد. هرچند که سقوط اتحادیه‌ها در کشورهای صنعتی قدیمی PICS/ و عدم حضور ملموس این اتحادیه‌ها در کشورهای صنعتی جدید NICS/ علائم هشداردهنده‌ای است مبنی بر

این‌که سرمایه‌داری محصورشده می‌تواند بازگردد، و در واقع، خود را در بسیاری از گوشه‌های دنیا مستقر سازد. زمانی که دستمزدها در کشورهای صنعتی جدید بالا می‌رود و در کشورهای صنعتی شده‌ی قدیمی پایین می‌آید، سرمایه‌داری سراسری (پان‌کاپیتالیزم) می‌تواند به خاستگاه اولیه‌ی خود بازگردد. جایی که در آن، اتحادیه‌های کارگری از مدت‌ها قبل مطیع شده‌اند. در واقع، پیدایی برخی از کارگاه‌های تنگ و محقر در شهرهای اصلی آمریکا مانند نیویورک و لوس‌آنجلس نشانه و گواه حرکت جهانی کار و سرمایه است. در کارگاه‌های مزبور که مهاجران قانونی و غیرقانونی رابه کار گرفته است، سرمایه‌داران چینی تبار می‌توانند محصولات را در نیویورک ارزان‌تر از هنگ‌کنگ تولید کنند.

ولی به رغم تشابه ظاهری این سیستم به فنودالیسم، سرمایه‌داری سراسری، پدیده‌ای نوین است. در فنودالیسم ارتباط میان شاهزادگان خودمختار (مستقل) حداقل بود و اقتصاد تا حد زیادی خودکفا بود. در مقابل، سرمایه‌داری سراسری، بر ارتباط و حرکت جهانی عوامل تولید، استوار است. تولید کالا برای بازارهای جهانی شرط اصلی و اساسی این سیستم است. در شرایط سرمایه‌داری سراسری، وابستگی متقابل واقعیت بنیادین زندگی است. از جنبه‌ی منفی، مسایلی نظیر آلودگی محیطی، بیماری‌های واگیردار، جنگ‌های بیولوژیکی و شیمیایی و هسته‌ای، تجارت مواد مخدر، انتقال پول‌های خلاف به بانک‌ها، مسابقات تسلیحاتی، فساد مالی و نسل‌کشی، در کار است که همه آن‌ها دارای قابلیت و عادت زشت عبور از مرز هستند. از جنبه‌ی مثبت، ابداع فن‌آوری، رشد و موفقیت اقتصادی، گسترش فرصت‌های تحصیلی نیز به آرامی جریان یافته و جهان را در می‌نوردد.

بنابراین، آینده‌ی سرمایه‌داری سراسری، ضرورتاً یک سره تباه و سیاه نیست. نه آن‌گونه است که مخالفانش مطرح می‌کنند و نه بدان‌سان که هوادارانش بیان می‌دارند. آینده به این بستگی دارد که آیا سرمایه‌داری سراسری، می‌تواند معضلات مخاطره‌آمیز نابرابری اجتماعی و آپارتاید را حل کند یا نه. این نوع سرمایه‌داری از طریق موفقیت‌های اقتصادی و فن‌سالارانه‌ی چشم‌گیرش، می‌تواند بسی فراتر از آنچه که برای جبران کاستی‌هایش انجام داده، فعالیت کند. باری، اما، این کار عمل دولت و جامعه‌مدنی را از طریق فرآیند مردم‌سالار شدن حکومت و ایجاد توزیع عادلانه‌تر می‌طلبد. ◊